

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان:

جلسه با اساتید دانشگاه - علم و جهل - ۸

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۹/۰۴/۰۷

کد سخنرانی: ۱۳۹۹۰۴۰۷-۱۰۷۲

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

  @nedayepakefetrat

فهرست

- ۳..... معرفی قوه وهم و نتیجه اعمال بر اساس موهومات
- ۴..... لزوم توجه به خطرات قوه وهم
- ۵..... لزوم حکومت قوه عقل بر کشور بدن، نه قوای دیگر
- ۵..... واقعیت حقیقی، حکومت خداوند است
- ۶..... تشریح کسانی که قوه وهم بر کشور وجودشان حکومت می کند
- ۶..... تشریح مؤمنین در قرآن
- ۷..... قوه خیال در مراتب مختلف زندگی انسان ها
- ۸..... ثمرات استفاده از قوه فکر
- ۹..... ثمره علم حاصل از قوه تفکر، خشیت است
- ۱۰..... بیداری، دیگر محصول بهره گیری از قوه فکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

نَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعاً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ

معرفی قوه وهم و نتیجه اعمال بر اساس موهومات

خلاصه بحث جلسه گذشته این شد که، خدای متعال در قرآن یک قوه‌ای را در انسان توجه داد که آن قوه خیلی خطرناک و خیلی شگفت‌انگیز است. اولاً آن قوه در درون انسان صورت‌پردازی می‌کند؛ ثانیاً صورتی که در ضد و در عکس و در مقابل واقعیت‌هایی است که در عالم خارج وجود دارد؛ ثالثاً این که این قوه آنچنان بر قوای دیگر غلبه می‌کند که حکومت بدن را در عهده می‌گیرد و قوا را به تسخیر خودش می‌آورد و بر همان صورت ساخته خودش، یک زندگی را برای او تشکیل می‌دهد.

ما وقتی قرآن را می‌خوانیم، این طور نیست که فقط می‌خوانیم که ثواب ببریم؛ هر کلمه کلمه قرآن حقایقی را برای ما کشف می‌کند که بستگی دارد تا چه اندازه از آن بهره بگیریم. در یک آیه خیلی کوتاه، اولاً مسیر مطالعاتی نظام آفرینش را به ما نشان می‌دهد، که صحبت از کافر هست، صحبت از اعمال کافر هست؛ ضمن این که یک حقیقت را می‌خواهد بیان کند، بعد تشبیه به سراب می‌کند که سراب مطلقاً آنچه که واقعیت باشد، خبری از آن نیست و بعد صورتی در ست می‌کند که یک [فرد] تشنه، آن را آب می‌بیند و جالب اینجا است که در آن گرمای سوزان تمام قوای او تحت تأثیر این [سراب] به حرکت می‌افتند؛ آن گرمای سوزانی که کسی تحمل ندارد صد متر راه برود، همه به سایه و زیر درخت و کنار درخت می‌روند؛ اما او تازه به راه و به حرکت می‌افتد.

می‌فرماید هیچ شیئی را نمی‌یابد؛ نفرمود آب را نیافت؛ [فرمود] هیچ شیئی. معلوم می‌شود حتی شبه آبی هم، حتی گلی هم که آنجا آبکی است، آنجا پیدا نبود. حتی سایه خنکی که لااقل یک بهره‌ای ببرد هم نبود. هیچ چیزی، همه‌اش گرما و سوزان و شوره‌زار و خاک و یک چنین [چیز] معکوس [را می‌سازد].

خب در ادامه مسائل توحیدی-آخرتی می‌فرماید. یعنی در یک آیه، هم شناختی و کشفی از یک حقیقت انسان می‌کند؛ هم از یک سیستم طبیعت می‌کند؛ و هم جهت این مطالعه را به ما یاد می‌دهد؛ و هم ابتدا و انتها در نهایت ما را به سوی خدا توجه می‌دهد و خطر غفلت از خدا را باز می‌کند؛ آن وقت این می‌شود علم.

یک روانشناس چه قدر بایستی تحقیقات کند؟! چه دستگاه‌های عریض و طویلی را، چه آزمایشگاه‌های وسیعی را به کار ببرد تا یک همچون قوه‌ای را در انسان بخواند کشف کند. در حالی که اگر ما درست از قرآن بهره بگیریم، منهای آنها، این قوه را به ما به راحتی توجه می‌دهد و به طور قطعی هم توجه [می‌دهد]، دارای آثار خودش توجه و سیر برنامه مطالعاتی را هم که در نهایت ما را به یک واقعیت بسیار مهم، یعنی توجه به خدا توجه و آگاهی [می‌دهد] و در نهایت، ایجاد علم می‌کند.

لزوم توجه به خطرات قوه وهم

در جلسه قبل استاد بزرگوارمان آقای دکتر عباسی سؤالی مطرح فرمودند، که یک سؤال به جا و مهمی است. منتها بحث ما فعلاً در آن بعد از این قضیه نبود و بحث ما در این نیست که این قوای خطرناک، فلسفه وجودی و حکمت وجودی و فایده آن‌ها چه چیزی است؟! بحث ما در فایده و فلسفه خلقت آن [قوه وهم] نبود. ما، بحث‌مان فعلاً در مدیریت شر چنین [قوه‌ای بود]. مثل این که ما بحث‌مان در این نیست که یک چاه عمیق صد متری و با آب زلال و با آن حکمت و فوایدی که دارد، در فواید آن بخواهیم بحث کنیم. بحث در این است که این چاه با همه فواید آن، خطر وحشتناکی دارد. ما برای مدیریت آن بایستی در چاه نیم متری بتن آرمه بسیار محکمی را داشته باشیم. بحث ما این بُعد قضیه است. بحث ما در این نیست که آتش چه فوایدی دارد؛ در بهداشت ما، در غذای ما، در فواید گوناگون، وجود آلیاژهای ما، صنعت ما؛ بحث ما در این است که این آتش خطراتی دارد. این خطرات حتماً باید مدیریت شود و اگر مدیریت نشود، تمام آن منافعی که به ما داده است به علاوه جان و مال و عزیزان و مهمانان و موجودیت ما را خاکستر می‌کند. بحث در مدیریت این خطر و این بُعد از مسئله است. حتی همین تاریکی که از آن وحشت داریم؛ بحث ما در این نیست که این تاریکی چقدر فوایدی دارد؛ بحث در این است که ما این تاریکی را چطور مدیریت کنیم. بنابراین در پاسخ این سؤال که مطرح فرمودند، این بحث بسیار مهمی است و مطلب خیلی اطالۀ کلام شد و چند جلسه طول کشید، می‌خواهم سریع این قسمت را دیگر جمع‌بندی کنیم، حالا توضیح مفصل این سؤال را برای جلسات خیلی بعد [واگذار می‌کنیم] که یک سری بحث‌ها پیش برود ان شاء الله.

علی ای حال این قوه، قوه عجیب و غریبی است و دست بردار هم نیست و سنخیتی هم با ابلیس دارد؛ و لذا ابلیس و جنود او، با سوءاستفاده [از] این سنخیتی که با این قوه دارند، بر درون انسان راه پیدا می‌کنند و آن مصیبت‌هایی که برای این قوه راهنمایی می‌کند [پیش می‌آید]. این قوه باید کنترل شود و بقیه قوایی هم که، بحث از حسادت و بحث از غرایض حیوانی دیگر شد، از همین قسم هستند.

لزوم حکومت قوه عقل بر کشور بدن، نه قوای دیگر

بنابراین اینها باید مدیریت شود و برای همین است که مولا علی علیه السلام می‌فرماید: «غَايَةُ الْعَدْلِ أَنْ يَعْدِلَ الْمَرْءُ فِي نَفْسِهِ»^۱؛ یعنی در کشور بدن انسان، قبل از کشور بیرونی، یک حکومت‌هایی است، یک قوایی است که با هم جنگ و ستیز دارند که اینها بایستی تحت حکومت عقل، در قوه عقل، هر کدام در جایگاه خودش قرار بگیرند تا فواید آنها ظهور کند و [از] خطرات عدم مدیریت آن، انسان در امان باشد.

مدیریت چنین قوای متعدده‌ای [باید انجام شود]؛ از [جمله] خشم، که برای خودش فوایدی دارد، اما خطرات آن باید تحت قوه عقل، در مدیریت خاص قرار بگیرد. همه این غرایض وقتی تحت مدیریت عقل قرار گرفت، یک عدالتی در حکومت قوای باطن، در کشور انسان، در درون او به وجود خواهد آمد؛ که ما چنین انسانی را عادل می‌گوییم. و گرنه یک کسی عوام‌فریبی کند و یک رفتارهای مساوی‌گرانه، تساوی‌گرانه، و یک چیزهایی که عین ظلم است به نام تساوی و عوام‌فریبی مردم [انجام دهد]، مثلاً تساوی بین حقوق مرد و زن و تساوی مسائل گوناگون دیگر، اینها اصلاً ربطی به عدالت ندارد. عدالت را کسی نمی‌تواند در کشور اجرا بکند؛ الا این که اول در کشور خودش [کشور درون] اجرا کند و از آن عدالت بیرون بریزد؛ این کلام صریح مولا علیه السلام است. می‌فرماید: «غَايَةُ الْعَدْلِ أَنْ يَعْدِلَ الْمَرْءُ فِي نَفْسِهِ»؛ بالاترین و حقیقی‌ترین و انتهای عدل آن وقت هست که در درون وجود خودش این عدالت را برقرار کند.

این نمونه‌هایی از آیات و روایات باز هم در خطرات این [قوه] عرض می‌کنیم، تا این توجه پیدا شود که این قوه مخصوص کودک نیست که یک سری کارهای معکوس از آن در می‌آید و از کارهای معکوس خود هم در عالم موهومی لذت می‌برد؛ بلکه هر مرحله از رشد انسان در زندگی او، به نوعی به این [قضیه] گرفتار است و اگر این مطلب درست باز شود، یک یقظه‌ای ایجاد خواهد شد، وحشتناک، او را وادار خواهد کرد برای تربیت نفس. چرا؟ ما بایستی خودمان را با این کلمات نورانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام تطبیق بدهیم.

واقعیت حقیقی، حکومت خداوند است

می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...»^۲؛ آیا واقعاً این طور هست؟ اینها ما را به فکر وامی‌دارد؛ که ما در یک خلوتی در درون وجودمان یک مقایسه و محاسبه‌ای بکنیم و ببینیم آیا واقعاً همین طور هست، من همه چیز را «هَالِكٌ» می‌بینم؟ آنچه حقیقت وجه اوست؛ اگر این برای انسان حل شود، پاسخ آن سؤال که ما همه‌اش با خدا باشیم و کی زندگی کنیم، به خودی خود معلوم خواهد شد. اگر من توجه به خدا بکنم کی زندگی بکنم، یک علامت آمپر قرمز روشنی را نشان می‌دهد که من هنوز دارم معکوس نگاه می‌کنم و زندگی می‌کنم. من هنوز این موهومات، این صورت‌ها که ساخته وهم من است، به عنوان حقیقت و واقعیت به آنها اعتبار می‌کنم، درحالی که اینها موهوم هستند. زندگی از

۱- نهایت عدالت، این است که آدمی با خودش به عدالت رفتار کند. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۴۶۹

۲- همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود... سوره قصص، آیه ۸۸

آنجا خواهد شد که من از طریق علم و به برکت قوه عقل بفهمم که اسماء خدا دارد در عالم و در قوانین عالم [حکومت می کند] و وجه الله یعنی چه.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و السلام می فرماید: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَنْ ابْتَنَىٰ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ»؛^۱ این صریح است. اولیای الهی وقتی به من نگاه می کند، می بیند من دقیقاً همان کودکی هستم که با لجن بازی می کنم و کیف هم می کنم. من دنیا را که ملعون است و هر آنچه که در آن ملعون هست، آن را واقعیت می پندارم؛ وحشت دارم که یک خرده از من، دستم، از دستم برود؛ در حالی که آنچه واقعیت است، وجه الله است. آنچه که هست حرکت به سوی وجه الله است، واقعیت این است.

تشریح کسانی که قوه وهم بر کشور وجودشان حکومت می کند

در قرآن می فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛^۲ ما این آیه را وقتی می خوانیم، می گوئیم این مربوط به ابوجهل است، ابوسفیان است؛ من دیگر الحمد لله [اینطور نیستم]! می فرماید وقتی که پیش آن ها از خدا، از وحدانیت خدا ذکر شود، این وحدانیت خودش یک بحثی است؛ از خدا شنیدن یک مطلب است، اما این که فقط خدا هست و لا غیر این یک مطلب دیگری است. همه می گوئیم خدا، اما آن وقت که بگوئیم فقط خدا، آنجا «اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ»، دل ها اشمئزاز پیدا می کند. چه کسی؟ کسی که «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»، برای کسی که به آخرت ایمان ندارد. حالا نقش ایمان به آخرت با این و این اشمئزاز در دل انسان، خیلی عجیب است.

«وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ نگفتیم فقط خدا؛ گفتیم خدا و غیر خدا. آن جا دیگر بشارت، شادابی و باز شدن دل است. چرا؟ به هر آنچه که دلبسته بود، هر کس به تناسب خودش، قرآن می فرماید اینها موهومی اند، اینها غیر خدایند؛ در حالی که من به آن ها دلگرم هستم. و این همان زندگی معکوس است؛ و زندگی معکوس یک زندگی خیلی پیچیده ای است که احتیاج به یک تربیت ویژه خود دارد.

تشریح مؤمنین در قرآن

اینها دیگر کدهایی است که قرآن به ما می دهد، تا ما نگوئیم که اینها مخصوص ابوسفیان است؛ ابوسفیان در بدترین شرایط لجن خود [بود]. بله، ما مثلاً هرگز لجن نمی خوریم؛ اما گاهی ممکن است خاک بخورد و بگوید لجن نیست. گاهی انسان می تواند آن قدر تشنه و گرسنه باشد که غذای کهنه را بخورد و بگوید لجن که این نیست. هر کس در مرتبه

۱- دنیا و هر چه در آن می باشد ملعون است مگر آنچه به واسطه آن خشنودی خدا طلب شود. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۷۳

۲- هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (و متنفر) می گردد اما هنگامی که از معبودهای دیگر

یاد می شود، آنان خوشحال می شوند. سوره زمر، آیه ۴۵

خودش؛ این کدی را که قرآن به ما می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»^۱؛ بحث این نیست که قلب آن‌ها مشمئز می‌شود؛ بحث این است که آیا در تمام عمرمان، این همه الله اکبر گفتیم، در نماز تکبیر گفتیم، در اذان تکبیر گفتیم، تکبیر شنیدیم، جوشن کبیر خواندیم، این همه اسماء خدا را شنیدیم، اسم فرزندان را اسم خدا [گذاشتیم]، اسم خودمان، همه اینها «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» [قلوبمان مصداق این آیه می‌شود؟]؛ یک سؤالی است فقط، در یک خلوتی، یا در قبرستان، در تاریکی شب، در یک کنج اتاقی، [با خود] می‌گوییم هفتاد سال، هشتاد سال، چهل سال، سی سال [عمر کردی]، می‌خواهم یک ده دقیقه فقط برای این تفکر کنم؛ فقط برای همین. ده دقیقه بنشینم، بگویم آیا در این عمر چهل سال این «وَجِلَتْ» تا حالا چند لحظه، چه مقدار از توجه به خدا ایجاد شده است؟ پس همان مقدار واقعیت را واقعیت نمی‌دانم. چطور می‌شود یک انفجاری در هزار متری انجام می‌گیرد، اینجا «وَجِلَتْ»؟ چطور می‌شود در فلان شهر یک ویروس خطرناک [می‌آید]، «وَجِلَتْ»؟ چطور می‌شود یک بچه نور چشم از مسافرت دور، حالا آمده است، تا شنیدم بچه‌ام دارد می‌آید، یک تکانی در دلم ایجاد می‌شود؟ چطور می‌شود خیلی تشنه‌ام، یک آب خنک لیوانی [می‌بینم]، دلم تکان می‌خورد؟ این قضیه چیست؟ چون اینها را واقعیت می‌دانم و [با] آن واقعیت زندگی می‌کنم. آیا آن‌ها نسبت به آن واقعیت‌سازی که باید در این چندسال عمرم، در این چند لحظه عمرم، متوجه می‌شدم ولی [به] این موهومات توجه دارم و دلم تکان می‌خورد [مهم‌تر است]؟ اگر لباسم یک مقدار لکه پیدا کند در بین جمع، حیثیتم آنجا خورده می‌شود، می‌خواهم زمین [باز شود و] در زمین بروم، تکان [می‌خورم]، به هم می‌ریزم؛ همین مقدار، چون واقعیت تصور [می‌کنم]، توهم می‌کنم. شخصیتم را واقعیت توهم می‌کنم. کوچکترین تکانی، به آن لکه بخواهد بخورد، واقعیت، آن «وَجِلَتْ» آنجا [اتفاق می‌افتد]. درحالی که «وَجِلَتْ» در اینجا باید اتفاق می‌افتاد. چند درصد و چند در هزارم [درصد] این «وَجِلَتْ» در این توجه به این واقعیت ایجاد شده است؟!

اینها انسان را واقعاً تکان می‌دهد. قرآن [برای] انسان یک بیداری جدی ایجاد می‌کند که این زندگی معکوس و پرده‌ای عالم، این موهومات، تا [زمانی که] به صورت جبری کنار نرفته، به صورت حقیقی و معرفتی باز بشود.

قوة خیال در مراتب مختلف زندگی انسان‌ها

خیلی جالب است. این قوة خیال فقط در کودک نیست که با آن وضع معکوس [زندگی می‌کند]. در مراتب دیگر زندگی کافر و مشرک نیست. حتی انسان‌هایی که صحبت از هدایت و ضلالت می‌کنند هم، این قوه این‌جا دارد [معکوس عمل می‌کند]؛ این کلام قرآن هست. می‌فرماید: «...وَهُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۲؛ یا در آیه دیگر می‌فرماید: «وَيَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ»^۳؛ اینها دیگر صریح است، دیگر هشدار قرآن است؛ که بحث این قوه وهم فقط در موهومات انسان‌های بدبخت و به آن روزگار که ما آن‌ها را قبول هم نداریم، نیست. در مراتب بالا، در مراتب علم و

۱- مؤمنین تنها کسانی‌اند که وقتی یاد خداوند به میان می‌آید دل‌هایشان از ترس می‌تپد... سوره انفال، آیه ۲

۲- ...و پندارند که رفتار نیکو دارند. سوره کهف، آیه ۱۰۴

۳- و می‌پندارند که هدایت شده‌اند. سوره اعراف، آیه ۳۰

جهل، در مراتب دانش، در مراتب هدایت و ضلالت، آنجا هم کارساز و مشکل ساز خواهد بود. «يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ». اینها خیال می کنند که هدایت یافته اند.

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛^۱ باز ملاحظه بفرمایید، علم، اینجا معنای علم پیدا می کند که ما متوجه باشیم، این قوه و هم کنترل شود، و قوه عقل قوی شود و آن وقت [قوه و هم] نتواند برای ما صورت سازی کند و این زندگی را که همه اش بازی هست و همه اش مشغولیت بچگانه است و برای ما به عنوان یک واقعیت جدی صورت پردازی کرده است و اهمیت خاص [ایجاد کرده است]، تا جایی که در این صحرای پهناور عمر را که با همه تقلا و کوشش به سوی سراب حرکت می کنیم، خیلی جدی جدی هم حرکت می کنیم و سوزان آتش را، خورشید را، گرمای شن ها را و سختی بار را تحمل می کنیم، با چه عشقی، اما وقتی به آخر رسیدیم، خواهیم دید که «لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛ آنکه واقعیت بود، آن آخرت بود؛ درحالی که من آخرت را در رده چندم زندگی قرار دادم. «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ پس علامت علم و این که ما ببینیم این دانش ما، رنگ علم پیدا کرده است یا نه، آیات و روایات آرام آرام این علائم به ما می فرماید و در خودمان اینها را کنکاش می کنیم.

ثمرات استفاده از قوه فکر

مولا علیه السلام این انسان شناس حقیقی می فرماید: «كُلَّمَا زَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَبَدَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَصَلَاحِهَا جُهْدُهُ»؛^۲ اگر از آن علم، یعنی همان قوه فکر و اندیشه در برخورد با همین اسرار خلقت، با همین رموزات زندگی در این عالم [درست استفاده شود] و اگر جهت درست را پیدا کند و ببیند که هر چه هست اسم خداست و از آنجا مسیر باز شود، وقتی علم در وجود او تحقق پیدا کرد، «زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ»، در او یک تقلا و تحرک و جدیت و اضطراب و یک دگرگونی ایجاد می شود که مرتباً هی این حال و هوا زیادی پیدا می کند. به چه چیزی؟ به عنایت به حقیقت خود، «بِنَفْسِهِ». آن گاه خواهد دید که، الله اکبر، چه هنگامه ای در عقب مانده از این لحظات عمری که قرار بود چه باشد، چه شده است؟! بقیه عمر چقدر باقی ماند! وقتی که امتحان حساسی را می دهد، در یک سؤال آن قدر ور می رود، ور می رود، یک وقت اعلام کنند که وقت جلسه پنج دقیقه ماند، یک لحظه دل به هم می ریزد؛ ای بابا! من [هنوز تمام نکردم]، سؤالات هنوز [مانده]، در پنج دقیقه یکی را [جواب بدهم]، که نمی توانم دیگر و [وقت] تمام می شود، چه کار کنم؟! یک تحول، یک دگرگونی، یک اضطراب، یک وضعیت، یک حالی دیگر در جلسه امتحان به او دست می دهد. آیا از آن حال یک هزارم [در من ایجاد شده]، در اینکه، من الان یک دفعه یقظه ایجاد شود؟ بینم بابا من همیشه خیال می کردم در راه هستم، در هدایت هستم؛ حالا که به این آیات، به این روایات، خودم را تطبیق می کنم، علائمی که در علم هست، آن ها باید ظهور می کرد و چیز دیگری دارد ظهور می کند؛ ای دادا! من کی می خواهم اینها را اصلاح

۱- این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می دانستند! سوره عنکبوت، آیه ۶۴

۲- هر چه دانش مرد زیادتیر شود اهتمام او به نفسش بیشتر شود و توان خود را در راه تربیت و اصلاح آن به کار گیرد. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱،

کنم؟! «زَادَتْ عِنَايَتَهُ بِنَفْسِهِ»؛ این کلام مولا علیه السلام هست ها! کلام عمر و زید نیست. کلام آن انسان شناس حقیقی است.

«وَبَذَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَصَلَاحِهَا جُهْدَهُ»؛ اصلاً دیگر یک زندگی برای او [باز می شود]؛ بذل می کند، جدیتی را که در آن پیدا می کند. اصلاحی را [شروع می کند]، جهد خود را در اصلاح [به کار می گیرد]، و [می فهمد] فرصتی باقی [نمانده است].

قرآن و معصوم علیه السلام به ما کد داده است. آمپر، علامت، این عقربه آمپر را به ما نشان داده است؛ که بین روی این آمده است یا نیامده. چقدر دقت می کنیم در ماشین که این عقربه کجاست و روغن آن چیست؟ بنزین آن چیست؟ همین اندازه، یک دهم همین اندازه، من بگویم این که قرآن می فرماید، این عقربه درست می رود روی این نقطه هشدار یا نمی رود؟

می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱؛ این خشیتی که قرآن فرمود، چند درصد در درون دل من، در توجه من [وجود دارد] و این دل به این سمت تکان خورده [است]؟ علامت [این است] این که علم باشد؛ و گرنه اگر یک احساسی باشد که من می دانم، بیشتر می دانم، بهتر می دانم، چنین می دانم؛ هان!

ثمره علم حاصل از قوه تفکر، خشیت است

امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْخَشْيَةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ شُعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَ قَلْبُ الْإِيمَانِ وَ مَنْ حُرِمَ الْخَشْيَةُ لَا يَكُونُ عَالِماً وَ إِنْ شَقَّ الشَّعْرُ فِي مَتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۲؛ خیلی دقیق است، اینها واقعاً دیگر عقربه های آمپر تطبیق درست علم هست یا؛ اگر قرار باشد علم به وجود بیاید، اثر آن و میراث آن، این است که در دل یک توجهی به عظمت حضرت حق و توجهی به حکومت حضرت حق، توجهی به هیچی بودن خود [ایجاد شود]. اگر کسی این اثر در وجود او ایجاد نشد و محروم شد از چنین حالی و احساس و میراثی، «لَا يَكُونُ عَالِماً»، و دیگر نمی تواند بگوید من عالم هستم. حالا ادامه روایت خیلی تکان دهنده هست، خیلی، خیلی. یک وقت انسان بین مثلاً خوب و بد می خواهد [تشخیص بدهد]، این را یک بچه هم می تواند تشخیص بدهد؛ اما بین این که دو چیز خوب است یا دو چیز بد است، کدام بدتر است و کدام خوب تر است؛ تشخیص این از موباریک تر است. خصوصاً این که خیلی متشابه هم باشند. تشبه آن ها خیلی نزدیک هم باشد. یعنی از مثلاً هزار متخصص، یک متخصص ممکن است فوق العاده باشد و بتواند تشخیص بدهد؛ این را می گویند متشابهاً. این متشابهاً در این علم و در این دانش آن قدر دقیق است، «شَقَّ الشَّعْرُ»؛ این انسان تیزهوش و فوق العاده و متخصص، این جا انصافاً مشکافی می

۱- از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند. سوره فاطر، آیه ۲۸

۲- هراس از پروردگار، میراث دانش است و دانش، شعاع نور معرفت و جان ایمان. آن کس که خشیت و هراس ندارد، عالم نیست اگر چه با دانسته های شبیه به علمش دانه جو را شکافد، چون ذات اقدس الهی فرمود: در بین بندگان خدا تنها علمایند که از او هراسناکند. بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۲

کند، شگفتی می آفریند. اما «لَا يَكُونُ عَالِمًا»، چرا؟ چون قرار بود این بینش باز شود [وقتی] که در راستای کشف اسرار خلقت الهی و قدرت و اراده الهی و علم الهی بود؛ خشیتی در او ایجاد می شد؛ آن گاه مسئله آن قدر مهم است، با اینکه امام معصوم هست، با اینکه فرمایش ایشان حجت است برای همه، با اینکه نیاز به سند ندارد؛ اما مسئله این قدر فوق العاده هست، حضرت، امام معصوم، با کلام نور خود، باز به کلام خودش سند می آورد از قرآن. پشت سر روایت می فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ یعنی حتی آن هایی هم که اهل بیت علیهم السلام را قبول ندارند، آن هایی که ادعای اسلام می کنند و این همه مصیبت برای اسلام [درست کردند]، حتی آن ها هم اگر قرآن را [که] ادعا می کنند قبول داریم؛ آهای میلیاردی مسلمان ها! این حرف من نیست، نگویید امام شیعیان این حرف را می گوید «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ مسئله خیلی جدی هست.

ابلیس ملعون از همان روز اول بنای او بر این بود که از این قوه وهم تا می تواند استفاده کند و اجازه ندهد علم برای انسان برسد. آن علم های دزدیده را که جنساً دیگر نجس شده اند و حرام شده اند، اینها را بر این انسان ها تزریق کرد و با سوء استفاده از قوه وهم و خیال و غرایز حیوانی و خیلی از مصیبت های پیچیده ای که انسان دارد، این مشکل را به وجود آورد و امروز می بینیم که بعد از یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر با آن مظلومیت؛ بالاخره بلعم باعور علم داشت، بالاخره قارون علم داشت، سامری علم داشت، معاویه علم داشت؛ اما اینها عین جهل بودند. همه اینها می بینیم به کار رفت، [تا] نگذرانند علم ظهور کند؛ یا حکومت معصوم علیه السلام تحقق پیدا کند. این همه پیامبران، این همه ائمه مظلوم، هزار و چند صد سال بزرگان در زندان ها، در خفقان ها، همین انقلاب که چهل سال است که دیگر جلوی چشم ما بزرگان عظیم الشان، دانشگاهیانی که خروجی افتخار آور دانشگاه و علم مثل چمران ها، آن طور تکه تکه شوند؛ شخصیت های عظیم؛ اما بعد از چهل سال حتی با این همه مظلومیت ها، همچنان خلط شده است، همچنان اشتباه شده است بین آنکه علم بایستی بدرخشد تا آنکه این موهوماتی که [شیطان ایجاد کرده از بین برود]. خیلی کار سنگین و سختی است. البته اراده خدا هم بر همین است که این عالم ماده و طبیعت را این طور آفرید، که امتحانات سختی پیش بیايد، تا با مجاهدت های سنگین بتوان آن عظمت هایی که قرار است بشود، بشود.

بیداری، دیگر محصول بهره گیری از قوه فکر

فلذا حضرت می فرماید: «ضَادُّوا الْأَعْفَلَ بِالْإِقْظَةِ»^۱ حضرت توصیه به یک بیداری می دهد. بیداری هم از طریق به کار بردن قوه فکر. قوه فکر همین مقدار نیست که ما از آن بهره مند هستیم؛ قوه فکر خیلی عمیق تر از این می تواند عمق پیدا کند. درجات خیلی بالاتر از این دارد، که اگر آن درجات بالاتر از این در انسان ظهور پیدا کند، کار به جایی می رسد که قوه فکر ان شاء الله در وقت خودش باید بحث شود. این قوه دائماً باید قوی شود، قوی شود، قوی شود تا برود و بخورد به دل؛ آنجا وظیفه خود را به پایان رسانده است.

در یک بچه هم قوه فکر هست؛ منتها آن‌ها ادراکات هستند. بنده دیروز پریروز بود از کوچه رد می‌شدم، یک گربه‌ای بنده را دید، احساس کردم که می‌خواهد فرار کند؛ بنده از این بغل رد شدم که این حیوان کوچک [نترسد]، یک مقدار که این طرف رفتم حتی نیم قدم هم برنداشت که فرار کند. تصمیم گرفته بود، زورش را جمع کرده بود، می‌خواست فرار کند؛ تا دید خطر رفع شد، حتی پای خود را هم تکان نداد که به آن طرف فرار بکند. در لپی لبه تصمیم‌گیری که می‌خواست فرار کند، دیگر ایستاد. برگشت به [مسیر خودش]. خیلی عجیب است.

شما یک مورچه را نگاه کنید، به موقع تصمیم می‌گیرد. می‌رود، می‌رود، می‌رود، یک لحظه یک جا می‌ایستد. اینها همه بهره‌ای از عقل دارند، منتها اسم اینها ادراکات است. از همین جا ما بگیریم قوه فکر را؛ یک بچه‌ای که می‌گوید این مثلاً منفعت من است، از قوه فکر خود و عقل خود [استفاده می‌کند]، منتها پایین‌ترین مرتبه که ادراکات است تا برود به کجا!

تارفت برگ را کشف کرده است [که] درون آن یک کارخانه عظیمی است؛ خیلی عالی است؛ اما هنوز مراتب بالاتر از این قوه فکر [مانده است]. تا آمد یک سنگ خاک را تبدیل به یک قطعه خیلی جذاب و یک ابزار زندگی فوق‌العاده جالب [می‌بیند باز مراتب قوی فکر باقی مانده است]. قوه فکر فوق‌العاده جالب است؛ اما از این هم خیلی بالاتر همچنان جا دارد بالا برود. اتفاقاً همین برای من یک حجت می‌شود؛ می‌گویم سبحان الله، خدا در من یک قوه وهم [قرار] داده است آن‌طور، یک قوه فکر داده است این‌طور! قوه فکر مثلاً، حالا ما نمی‌خواهیم محاسبه بکنیم، مثلاً بیست درصد آن در این اندیشمند فعال شده است و این همه در زندگی انسان تحول آفرید؛ برق را کشف کرد، هواپیما را اختراع کرد. اگر این قوه برود پنجاه درصد چه اتفاقی می‌افتد؟! اگر این قوه برود هشتاد درصد چه اتفاقی می‌افتد؟! تا کجا باید برود این قوه تا برود بخورد به یک مرکز دیگری به نام دل، به نام قلب؛ تا آن‌جا در قلب یک انفجاری ایجاد می‌شود، این موتور اولی مسئولیت خودش را به موتور بعدی می‌دهد. انسان در آسمان بی‌نهایت، موشک انسان، فضایی‌های انسان، دیگر وارد مرحله انفجار موتور بعدی است.

چه قدر جالب است این روایات. چه قدر صریح است. «نَبِّهْ بِالْتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ...»؛ الله اکبر، یعنی آن قدر باید این قوه تفکر را قوی کنی، متمرکز کنی، قوی کنی، متمرکز کنی، تا برود بخورد به قلب، تا این قلب منفجر شود. آنجا یقظه ایجاد می‌شود. آن یقظه انسان را به فرمایش روایت به تقلا می‌اندازد.

خب پس چنین انسانی وقتی رسید، از این اسرار خلقت به برکت قوه فکر که چاشنی آن‌ای بسا قوه تخیل مثبت است، تلقین مثبت است، که تحرکات آن هم یک قوای دیگر دخالت می‌کند؛ همه اینها آمد و بالاخره این انسان، اسراری از عالم را که متوجه شد، اگر اینها را درست جهت‌دهی کرد و توجه پیدا کرد که این اسماء الهی است، از اسماء الهی

توجه به خدا، این می شود عالم، و انسانی که از همان روز اول که به حرکت قرار گرفت و تا به آن برسد، می شود طالب علم. در روایات این دو جداگانه به ما معرفی شده است. اولی عالم هست، دومی طالب علم است.

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

  @nedayepakefetrat